

نقد ادبی

- فرهنگ از سوگ تا ترجمہ / پل ریکور / دکتر شہلا حائری
- داستان داستانویسی / حسن میر عابدینی
- آخرین وسوسہ ایوان کارامازوف / آریل دورفمن / عبداللہ کوثری
- ژاک قضا و قدری و اربابش / مینو مشیری

مقاله زیر برگردان سخنرانی پل ریکور در یونسکو با عنوان «گفتگوهای قرن بیست و یکم» است که در روزنامه لوموند به چاپ رسیده است. در این مقاله بسیاری از مفاهیم مهم اندیشه ریکور از جمله مفهوم سوگواری و هویت روایی و بخصوص ترجمه آمده است.

هویت روایی از مفاهیم مهم اندیشه و فلسفه ریکور است. هنگامی که شخص از خود می پرسد کیست (چه به صورت فردی یا جمعی) با مسئله هویت روبرو می شود. به نظر می رسد هویت فردی (من) یا هویت جمعی (مثلاً ملت) چنان عمیقاً با ما در آمیخته اند که کوچکترین تردیدی را بر نمی تابند. اما اگر بخواهیم آنرا تعریف کنیم درمی یابیم که تعریف آن به این سادگی ها نیست. گاهی این من با خودخواهی در می آمیزد و گاه حفظ هویت ملی به تعصب و ملی گرایی افراطی می گراید. در نتیجه هنگامی که می خواهیم هویت را معنی کنیم یا به آن خیانت می کنیم یا در نفی آن برمی آییم. پس به شک می افتیم که این من چیست. بخصوص در جوامع کنونی این سوال بیش از پیش مطرح است، در جهانی که هویت دیگر تنها میراث مستقیم گذشته نیست، هر کس خود را مسئول حفظ و پاسداری از آن می داند.

پاسخ ریکور به این پرسش این است. «من آنم که از خود روایت می کنم». روایت باعث می شود که بپذیریم هویت ایستا و ساکن نیست و به تناسب نوع روایت متغیر و پویاست. به عبارتی دیگر هویت چیزی نیست که در طلب کشفش باشیم (به عنوان یک واقعیت از پیش داده



● دکتر شهلا حانری

شده) یا سعی کنیم آنرا خلق کنیم، بلکه حاصل انتخاب، حافظه، برخورد و پروژه است. خاصیت روایت این است که تمامی این عناصر را به حرکت وامی دارد و آن‌ها را در رابطه با هم قرار می‌دهد. بخصوص اینکه روایت تنها نقل قول ماجرا نیست بلکه رویدادها را تعبیر، تفسیر و بازسازی می‌کند. لحظات را به میل خود در کنار هم قرار می‌دهد تا تاریخ و داستانی بسازد که دارای معنا و انسجام باشد. هویت هم محصول تاریخ است و هم سازنده آن. با روایت کردن خود، خود را «همان» و «دیگر» می‌یابیم «خود مانند دیگری» (۱۹۹۰). روایت می‌تواند باعث شود که مانند یک داستان «یک داستان واقعی پریا» و حتی برای یک داستان زندگی کنیم «چگونه از زندگی خود رمان سازیم».

دومین مفهومی که در این مقاله آمده است و پیش از این نیز ریکور در مراسمی که به یاد هانا آرنت فیلسوف آلمانی برگزار می‌شود آن را مطرح کرده است مفهوم سوگواری فرهنگی است. آن روز آمفی تاتر وسیع کتابخانه ملی پاریس و سالن‌های دیگر که با دوربین سخنرانی را پخش می‌کردند گنجایش انبوه جمعیتی را که گرد آمده بودند نداشت. ریکور در این سخنرانی که به قول او ادای دینی به هانا آرنت بود تحت عنوان «هانا آرنت پس از نیچه: فراموشی، نوید، بخشش» اندیشه خود را بخصوص در باب سوگ و بخشش مطرح می‌کند. همانگونه که می‌دانیم مفهوم عزای سوگ از مضامین مهم روانکاوی است. پس از هر ضایعه مهم روانی یا از دست دادن عزیزی

عمل سوگواری به انسان کمک می‌کند تا غمش را بپذیرد یا بیخشد، با آن وداع گوید و به زندگی ادامه دهد. ریکور این مفهوم را برای جوامع و فرهنگ‌های زخمی و «دلشکسته» نیز به کار می‌برد. گاهی سنگینی بار تاریخ مانع زندگی ملت یا ملت‌ها می‌شود پس باید کوشید تا آنجا که ممکن است این گونه حوادث را به دست فراموشی سپرد و بیماری تاریخی را معالجه کرد. تنها در این صورت می‌توان گذشته را تفسیر نمود زیرا فراموشی انجاماد و بی‌تحریکی نیست بلکه نیرویی است که می‌تواند نوید بخش و راهگشای آینده بشریت باشد. این مفاهیم در کتاب «حافظه، تاریخ، فراموشی» (۲۰۰۰) که در حکم وصیت‌نامه اوست نیز آمده است. سخنرانی آن روز ریکور نیز با مفهوم بخشش و نوید پایان می‌یابد.

از دیگر مضامین این مقاله نقش و رابطه ترجمه با عمل سوگواری است. می‌دانیم که ریکور در کودکی پدرش را از دست می‌دهد (پدر ریکور در سال ۱۹۱۵ در جبهه کشته می‌شود و مادرش نیز پیش از او فوت کرده بود) و از همان هنگام مفهوم خیر و شر، درست و نادرست و آشتی فرهنگ‌ها همواره دغدغه خاطر اساسی او بوده است. ریکور ترجمه را به مثابه پل آشتی میان فرهنگ‌ها می‌داند زیرا ترجمه قادر است با حفظ هویت فرهنگی مرزهای سیاسی جغرافیایی را از بین برد و برج بابل را در هم شکند. هنگامی که ریکور در سال ۱۹۳۹ وارد ارتش می‌شود. در جبهه و اردوگاه‌های جنگی به مطالعه آثار فیلسوفان آلمانی می‌پردازد و جالب اینجاست که یکی از آثار هوسرل را که در آن زمان به دلیل یهودی بودن هوسرل ممنوع بود به فرانسه برمی‌گرداند و از آنجا که کاغذی در اختیار نداشت با خطی ریز در حاشیه کتاب ترجمه خود را می‌نویسد. این مثال بارز و نادرست از علاقه به فرهنگ و زبان دشمن از ورای نویسنده‌ای که خود قربانی آن بوده است. پس از آزادی فرانسه همراه ژان پل سارتر، مرلوپونتی و امانوئل لویناس فرانسویان را با فنومنولوژی (پدیدار شناسی) آلمان آشنا می‌سازد. اما در سال ۱۹۶۰ به سوی روانشناسی فروید گرایش می‌یابد که این خود باعث واکنش شدیدی نزد طرفداران مکتب لاکان و هوسرل می‌گردد. مسلماً در این سال‌های تاخت و تاز طرفداران سارتر، ساختارگرایان و لاکان، آثار ریکور با بی‌اعتنایی مواجه می‌شود و بخصوص پس از سال‌های ۱۹۸۰ است که چنین رونقی می‌یابد. همانگونه که عنوان زیبای کتابش نشان می‌دهد «خود مانند دیگری»، برخلاف اندیشه‌های شک و سوءظن آثار ریکور به انسان امکان می‌دهد که خود بیندیشد و عمل کنند. این فیلسوف پروتستان که همواره کوشیده است خارج از جنجال‌های زمانه بماند فلسفه‌اش را بر مبنای احترام به دیگری بنیاد نهاده است زیرا شعار او همواره این بوده است: «قدرت را آنگونه بر دیگری اعمال نکن که خود را در برابر تو بزبون و بی‌قدرت ببیند». همچنین هرگز در طلب جلب تایید چند منتقد برنیامده است زیرا چنان که خود او می‌گوید «من اثرم را بر مبنای انتظاری که از آن



● پل ریکور

دارم می‌سنجم نه بر مبنای سلیقه روز».

پس از سال‌ها نزاع‌های تند روشنفکری و ایدئولوژیکی که البته از خصوصیات فرهنگ فرانسه است می‌بینیم که ریکور و آثارش منزلت در خور خود را باز یافته‌اند. فیلسوفان و ادیبان بسیاری خود را وامدار وی می‌دانند زیرا به اعتقاد ریکور باید به ادبیات اعتماد کرد چرا که قادر است به هویت، اجتماع، و برخورد ما با گذشته شکل بخشد و یکی از اشکال ادبیات که می‌تواند فرهنگ‌ها را به هم نزدیک کند یا آشتی دهد همان ترجمه است. پل ریکور در سال ۲۰۰۵ در سن ۹۲ سالگی در می‌گذرد.

رتال جامع علوم انسانی

فرهنگ از سوگ تا ترجمه

پل ریکور

شهرلا حانری

در کتابی که یونسکو به تازگی به چاپ رسانده است و من نیز در آن مشارکت داشتم پرسشی موعوب کننده مطرح شده است که این است «ارزش‌ها به کجا می‌روند»، و من قصد دارم این سوال را به نحو دیگری که بیشتر فراخور وضع ماست مطرح کنم. ارزش‌ها از کجا می‌روند؟ بدین ترتیب می‌توانم از راه، مسیر و گذرهای طی شده صحبت کنم با تمامی پرسه‌زدها و گمراهی‌هایی که به همراه دارد، راهی که در آن گاهی به جلو می‌رویم و گاه عقب‌گرد می‌کنیم. باید

از راه سخن گفت و نه از محل.

اما نخست می‌خواستم در رفع بعضی شبهات برایم، شبهاتی که راه در پیش را به بن بست می‌کشاند. خاطر نشان می‌سازم هنگامی که از مفهوم مسیر و راه برگزیده سخن به میان می‌آید با دو قطب روبرو خواهیم شد:

نخست مسئله کثرت: فرهنگ‌ها، زبان‌ها، ملت‌ها، و مذاهب بسیاری وجود دارند و نمی‌توان بشریتی یافت که خارج از این شرایط کثرت قرار گرفته باشد.

اما از طرفی نیز با افقی روبرویم که به آن بشریت یا انسانیت گفته می‌شود که کلمه‌ای مفرد است در حالیکه واژه فرهنگ جمع بسته می‌شود. مسئله در این است که چه معنایی می‌توانیم برای انسانیت در نظر بگیریم که هر دو حالت آن را در بر گیرد: انسانیت به معنای اینکه اصولاً چه چیز انسانی و چه غیر انسانی است، و معنای دیگر بشریت یا انسانیت به معنای مجموعه نسان‌ها به عنوان تعداد که از همان مقوله کثرت است.

پیش از اینکه وارد این بحث شوم احتیاط را در سه مورد لازم می‌دانم. بجاست که نخست مفهوم تبادل بینا فرهنگی را از مفهوم جغرافیای سیاسی آن که بر محور مرزها بنا شده است متمایز ساخت. مفهوم مرز مفهومی کاملاً مشروع است زیرا پاسخگویی کثرت دولت - مردم است که سازمان ملل متحد آن را با تمام استلزاماتش به رسمیت شناخته است که شامل حدود حاکمیت، مرزهای نظامی و حدود اختیارات قضایی می‌شود.

قصد من این است که تشعشع کانون‌های فرهنگی را در مقابل این مفهوم مرزها قرار دهم. در نظر من نقشه فرهنگی جهان مانند تلاقی تشعشعات مراکز و کانون‌هایی است که حاکمیت دولت - ملت آنرا تعریف نکرده است بلکه تعریف آن را باید در نیروی آفرینش، قابلیت تاثیرگذاری و پاسخ برانگیزی آن در سایر کانون‌ها جست. در نتیجه از طریق همین پدیده برخورد و تلاقی تاثیرات روشنگرانه و شبکه محکم و فشرده‌ای که تشکیل می‌دهد، می‌خواهم مفهوم بینا فرهنگی را در تقابل با مفهوم مرز تعریف کنم.

دومین موردی که احتیاط را ایجاب می‌کند این است که نباید اسیر مفهوم هویت جمعی گشت که هر روز از بیم ناسنی شدیدتر می‌شود. قصد من این است که در برابر تفکر هویت ثابت و ساکن اندیشه هویت روایی را قرار دهم: جمعیت‌های زنده دارای داستان و تاریخی هستند که قابل روایت کردن است و به اعتقاد من روایت داستان یکی از راه‌هایی است که آن را تشعشع متقابل فرهنگ‌ها نامیده‌ام.

وجه مشخصه هویت روایی در این است که به خودی خود یا فی نفسه قابل تعریف نیست بلکه تعریفش با در نظر گرفتن حرکت و جریان میسر است. و من می‌خواستم در مقابل این تفکر

هویت روایی که روایت زندگی ملت‌هاست اندیشه نوید را قرار دهم: اگر هویت روایی به دلیل خصوصیت وقایع نگارش به گذشته نظر دارد، اندیشه نوید و وعده نگاهش به سوی آینده معطوف است. اما مسئله در این است که وعده و وعید کافی نیست باید به وعده‌ها عمل کرد.

من اندیشه هویت روایی و اندیشه پروژه وجودی و زیست را به عنوان برنامه‌هایی که باید به آن‌ها عمل کرد یا تداوم داد در برابر هم قرار می‌نهم. شعار یکی از ملت‌ها یعنی هلند نیز این است: «تداوم خواهم داشت».

سومین مورد احتیاط دو مفهوم کاملاً مثبت را در بر می‌گیرد که اندیشه افق دید است. این اندیشه افق دامی پیش نیست زیرا افق آن چیزی است که هرگز بدان نمی‌توان رسید و هر چه نزدیکتر می‌شویم دورتر می‌گردد. در اینجا می‌خواهم از اندیشه تنوع افق‌ها سخن گویم. حتا در درون یک فرهنگ نوعی نیز افق‌های ارزشی آهنگ و ریتمشان با هم متفاوت است. هرگز کاملاً جلو یا عقب نمی‌روند اما مرحله‌بندی شده‌اند.

برای درک بهتر عریضم استعاره منظره‌ای را بکار می‌گیرم که از درون قطار در حال حرکت دیده می‌شود: افق‌های نزدیک سریع حرکت می‌کنند، افق‌های کمی دورتر کمی کندتر و سرانجام افق پایانی دیده می‌شود که تقریباً بی‌حرکت و ثابت است. پس ما در برابر تناوب صحنه‌های متحرک و غیر متحرک قرار نداریم: اندیشه افق دید را باید به تناسب ریتم و آهنگ حرکت و گوناگونی افق‌ها در نظر گرفت.

بر مبنای این پیش زمینه احتیاط تحلیلی است - اندیشه تلاقی تشعشعات، اندیشه هویت روایی که با وعده و نوید آمیخته است و سرانجام اندیشه گوناگونی افق دید - که دو مفهومی را که می‌خواهم به بحث گذاشته شود آغاز می‌کنم.

نخستین مفهوم مربوط به ترجمه می‌شود. ترجمه یعنی حد فاصل و واسطه میان کثرت فرهنگ‌ها و وحدت بشریت. به این معنا من از معجزه ترجمه و ارزش نمادین حرف می‌زنم. به اعتقاد من ترجمه پاسخی است به پدیده مسلم کثرت بشریت با تمامی جنبه‌های پراکندگی و سر درگمی که از آن ناشی می‌شود که مثالش اسطوره برج بابل است. اکنون ما در زمان «پس از بابل» به سر می‌بریم. ترجمه پاسخی است بر پراکندگی و سر درگمی مردم بابل. ترجمه منحصر به فنون و تکنیک‌هایی که مسافران، بازرگانان، سفراء، خلفا کاران مرزی، یا خائن‌ها به طور مقطعی یا آنچه مترجمان به طور حرفه‌ای به کار می‌گیرند نمی‌شود. ترجمه واسطه ایست برای هر گونه تبادل. نه فقط از زبانی به زبان دیگر بلکه از فرهنگی به فرهنگ دیگر. ترجمه درها را به روی افق جهانی عینی می‌گشاید نه آن افق جهانی انتزاعی که از تاریخ جداست.

این ترجمه است که نه تنها باعث برقراری تبادل می‌شود بلکه معادل‌سازی نیز می‌کند. پدیده

شگفت‌انگیز ترجمه در این است که معنا را از زبانی به زبان دیگر یا از فرهنگی به فرهنگ دیگر تنها با معادل‌سازی منتقل می‌کند بدون اینکه سعی کند به آن هویت بخشد. ترجمه همان پدیده معادل‌سازی بی‌هویت است و به این معنا در خدمت پروژه بشریت است بی‌آنکه کثرت نمادین و بنیادین آن را در هم شکنند. و این همان چهره‌ای از بشریت است که ترجمه توانسته است در بطن کثرت به وجود آورد. پیش فرض ترجمه این است که بیگانگی زبان‌ها نسبت به هم تا به حدی نیست که کاملاً غیر قابل برگردان باشد. هر کودکی قادر است زبان دیگری را بجز زبان مادریش بیاموزد که این خود دلیلی بر این است که ترجمه‌پذیری یک پیش فرض اساسی تبادل فرهنگ‌هاست.

ما حتا مثال‌های چشمگیری از شکل‌گیری فرهنگ‌های ترکیبی از طریق ترجمه داریم: ترجمه تورات از زبان عبری به زبان یونانی در سپنانت که قدیمی‌ترین نسخه تورات به زبان یونانی است. سپس از زبان یونانی به لاتینی، و از لاتینی به زبان‌های محاوره‌ای سرزمین‌های مختلف. همچنین ترجمه در خور توجه از زبان سانسکریت به زبان چینی برای جامعه بودایی و باز به زبان کره‌ای و ژاپنی.

هنگامی که درباره تبادل کنونی میان میراث‌های فرهنگی و معنوی در پی یافتن زبان گفتگوی مشترک سخن می‌گویم چنین پدیده‌هایی را مد نظر دارم. این زبان مشترک آنگونه که در قرن هجدهم تصور می‌شد زبانی تصنعی نیست که قابل برگردان به زبان‌های طبیعی دارای ترکیبات خاص و پیچیده نباشد. آنچه ترجمه می‌تواند به وجود آورد، جهان شمول‌هایی است عینی که در طلب تایید، تصاحب، پذیرش و شناسایی هستند.

تنها یک یقین کافی است و آن این است که اثر غیرقابل ترجمه به طور مطلق وجود ندارد. ترجمه علیرغم ناتمامیش، در جایی که به نظر می‌رسد تنها کثرت وجود دارد شباهت خلق می‌کند. ترجمه میان غیرقابل مقایسه‌ها مقایسه می‌آفریند. در این شباهتی که محصول کار ترجمه است «پروژه جهان شمول» و «تعدد میراث»‌ها با هم آشتی می‌کنند.

دومین مفهومی که می‌خواستم با آن سخنانم را به پایان برم اندیشه‌پذیرش از دست دادن و اندیشه سوگواری است. تاکنون سوگ ترجمه بی‌نقص را داشته‌ایم. ترجمه بی‌نقص وجود ندارد، همیشه می‌توان از نو ترجمه کرد و ترجمه همواره ادامه دارد. قصد من این است که اندیشه از دست و انهدادن و سوگ را تا رابطه میان فرهنگ‌ها گسترش دهم.

این مفهومی است که از روانکاوی برگرفته‌ام: کار حافظه بدون عمل سوگواری میسر نیست. در رابطه‌ی میان به خاطر آوردن و از دست دادن است که شناخت متقابل فرهنگ‌ها امکان‌پذیر می‌گردد. برای روایتی دیگر از تاریخ و داستان زندگی خود، چه فردی و چه جمعی، و خصوصاً در مورد رویدادهای اساسی یک سنت، عمل سوگواری ضروری است.

باید در سوگ مفهوم اساسی و مطلق بودن بنیاد تاریخ بشینیم: زیرا هنگامی که می‌گذاریم دیگران داستان ما را در فرهنگ خود روایت کنند باید بپذیریم که برای خصوصیت مطلق سنت خود سوگواری کنیم.

در نتیجه بخصوص رویدادهای اساسی یک سنت است که عرصه و محل مشق سوگواری است. هیچ کشوری نیست که بابت از دست دادن منطقه‌ای، جمعیتی، تأثیری، احترامی و اعتباری در زمانی از تاریخ صدمه ندیده باشد.

خسونت قرن بیستم اروپا ما را وادار می‌کند که این موارد را در نظر بگیریم. قابلیت سوگواری را باید همواره بیاموزیم. باید در مناسبات و مبادلات فرهنگی خود بپذیریم که در تاریخ زندگی خود رموزی ناگشودنی، در اختلافات ما مواردی آشتی ناپذیر و در ضایعاتی که متحمل شده‌ایم و وارد کرده‌ایم مواردی جبران‌ناپذیر وجود دارد.

هنگامی که سهم و اهمیت سوگواری را بپذیرفتیم، دیگر می‌توانیم با خاطر و حافظه‌ای آسوده خود را به نورهای متقاطع کانون‌های فرهنگی پراکنده و به تاویل متقابل تاریخ و به کار هرگز پایان ناپافته ترجمه از فرهنگی به فرهنگ دیگر بسپاریم.

این متن برگردان سحرانی پل ریکور در پونسکو ۲۸ آوریل ۲۰۰۲ با عنوان «گفتگوهای قرن بیست و یکم» است که در روزنامه لوموند به چاپ رسیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منتشر شده:

شاهنامه پژوهی

(دفتر نخست)

زیر نظر: دکتر محمدرضا راشد محصل

انتشارات دانشگاه فردوسی - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و فرهنگسرای فردوسی